

# ● كودك و نوجوان، به دنبال تئاتر

■ محمدرضا الوند

آنان بود. چه نیکو خواهد بود اگر بتوان فرصتی فراهم آورد تا کودک و نوجوان این مرز و بوم، با فرهنگ و خصلت ویژه‌ای که در نمایش به ارمغان می‌آورد، در کنار دیگر همقطاران خود، به یافتن زبان مشترک در هنر نائل آید. شاید از این رهگذر، گشایش سرفصلی نور را در وادی تئاتر ایران، باعث شوند.

اولین گردهمایی کودکان و نوجوانان علاقمند به نمایش، برای برگزاری جشنواره در همدان، میزان کارآیی این نیروی بالقوه را نشان داد. بدون شك، تشکیل چنین انجمنی که به آداب بزرگسالان مقید نباشد، جسارت و مهارت فوق‌العاده‌ای را می‌طلبد. حضور شش گروه نمایشی، از شهرهای قزوین، ازنا، زنجان، خراسان، اهواز و گنبد کاووس در شهر باستانی همدان، به مدت يك هفته، از بیست و نهم شهریور تا چهارم مهر ماه سال جاری، در واقع اولین اقدام جدی مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در زمینه پاسداری از تئاتر کودک و نوجوان بود. در میان صحبتها، همواره حرف بر سر آمادگی و استعداد این مرکز،



در جای جای این خاک پر عظمت، هرگاه سخن از نمایش و جشنواره نمایشی به میان آید، در تکاپوی حضور میان این محفل، بی‌قرار می‌شویم، تا شاید حرفی و حرکتی نویدبخش، از آن میان، عقده‌گشای سینه پردرد منتظران باشد. انتظاری که مردمان، نسل در نسل، از گشایش زبان گویای این هنر دارند، انتظاری است که در واقع، هر قوم از تولد هنر نمایش دارد: انتظاری که طبیعت سالم و پویای آنان را بازگو می‌کند.

این بار، سخن از نمایش کودک و نوجوان است. آنانی که در برکت رهایی از خود، به آهنگ خدا نزدیک‌ترینند. آنان که نشان از فطرت پاک انسانی دارند و آینه تمام‌نمای حضور ما، در طول تاریخ هستند. آنان که بی‌هیچ پوششی، از رازهای سر به مهر و حقایق پردرد، سخن می‌گویند.

از آنجا که کودک و نوجوان، در ساده‌ترین بازیهای خویش، به سلوک نمایش درآمده است، هنرهای نمایشی برای او غریب و ناآشنا نیست. بالطبع، در نمایش کودکان و نوجوانان، باید بدون هیچ مانعی، به جست‌وجوی حس و حال زنده و خودجوش



برگزاری جشنواره، می‌توانست ایام برگزاری را توأم با حرکت‌های آموزشی و پرورشی کند. در واقع، میهمانان کودک و نوجوان، بعد از اتمام جشنواره، علاوه بر دوستی و آشنایی با خلق و خویهای جدید، با انگیزه بهتری برای ادامه فعالیت‌های هنری، به شهرستان خویش بازمی‌گشتند. اولین روز بعد از مراسم اختتامیه که با حضور تنی چند از بزرگان شهر و مجریان امور مدنی همراه بود، مدیریت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان همدان، در سمت دبیر جشنواره به ایراد سخنرانی پرداخت. ایشان طی صحبت‌های خود به‌طور مکرر به امکانات محدود و دشواری برنامه اشاره داشتند. اجرای اولین نمایش جشنواره، در همان تالار فجر (شهرداری) پایان‌بخش روز گشایش جشنواره بود. سایر برنامه‌ها، بدین ترتیب اعلام و انجام شد: صبحها از ساعت ۹ سخنرانی و جلسه نقد و بررسی نمایش‌های اجرا شده در روز قبل انجام می‌گرفت. بعدازظهرها نیز هر نمایش به ترتیب برنامه دو اجرا داشت. با توجه به توضیحات مفصل در مقدمه، جشنواره فوق،

بزرگسالان، ملال آور و خالی از پویایی است. به تبع همین نکته مهم، برنامه‌هایی از قبیل سخنرانی آموزشی و یا نقد و بررسی‌های بدون اصول صحیح، بیهوده و مخرب عالم پرتخیل بچه‌هاست. این‌گونه برنامه‌ها، تنها برای مربیان پرورشی و هنری لازم است. به شرط اینکه بیش از اینها فکری اساسی برای کودکان و نوجوانان کرده باشند. البته جای کودکان و تئاتر آنان، در این جشنواره خالی بود. اکثر شرکت‌کنندگان را گروه‌های دوازده تا هجده ساله نوجوانان تشکیل می‌دادند. صرف‌نظر از نمایش‌ها، برنامه‌های دیگر، ربطی به این گروه‌ها نداشت. هر مربی پرورشی، به زعم خود، نمایشنامه‌ای را به اجرا درآورده بود. نوجوانانی هم که در این نمایش‌ها حضور داشتند، به دنبال ذوق و علاقه خویش آمده بودند. حداقل کاری که جشنواره از لحاظ کارایی و نفس عمل می‌توانست انجام بدهد، تشخیص صحت و سلامت نمایش‌های شرکت‌کننده در جهت الگودهی به نوجوانان بود. حضور کارشناس در پیش‌زمینه

در برگزاری تئاتر کودکان و نوجوانان بود. دبیر و یکی از داوران جشنواره نیز با ذکر سابقه همدان در پذیرایی تئاتر کودک و نوجوان، پیشنهاد اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی این استان را برای پذیرفتن مسئولیت برگزاری جشنواره، تأکید کردند. اما اینکه چرا این استان، هیچ نمایشی از کودکان و نوجوانان خود در این جشنواره نداشت، مایه بسی حیرت است. طبیعی است که فکر اولیه برگزاری چنین جشنواره‌هایی و بعد از آن تهیه مقدمات و برنامه‌ریزی، لزوماً بایستی از طرف کارشناسان تئاتر کودک و نوجوان طرح‌ریزی شود. چرا که آنان از نفس قضیه، یعنی این نوع نمایش، باخبر هستند. اگر آنان براستی، حضور داشته باشند. می‌دانند در یک اجتماع این چنینی، که از علاقه‌مندان تئاتر هستند، حرف، حرف کودک و نوجوان است و عمل نیز به دست او انجام می‌گیرد. بنابراین، ایجاد چنین فضایی که مهیای باروری و رشد تئاتر باشد، توأم با پرورش است. همچنان که کارشناسان می‌دانند، مقسید کردن بچه‌ها به آداب خاص



بدون نظر کارشناسی به وجود آمده بود. این امر متأسفانه برانگیزه و عمل درستی که بتواند موجودیت يك جشنواره را توجیه کند، دلاله نمی‌کند.

با اشاره به یکی دیگر از فعالیتهای این جشنواره یعنی، انتشار بولتن روزانه، به بررسی نمایشهای شرکت‌کننده می‌پردازیم. «خانه‌ای برای او» (جمعه ۷۰/۶/۲۹) نوشته و کارگردانی نادر میرزایی، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قزوین.

حادثه با مفقود شدن یکی از زیباترین کاردرستی‌های کلاسی، اتفاق می‌افتد. معلم به چه‌ها تکلیف می‌کند، بهترین خانه را بسازند. یکی از دانش‌آموزان، مدعی آوردن دو خانه است. دیگری که خانه خود را گم کرده است، او را در مظان اتهام قرار می‌دهد. دانش‌آموزی که بر اثر حسادت، مسبب نابودی و مفقود شدن کاردرستی بوده است، به این شک، دامن زده و بحران شکل می‌گیرد. معلم از راه می‌رسد و دانش‌آموزان را دعوت به آرامش می‌کند. متهم در توضیح ادعای خود مبنی بر ساختن دو خانه می‌گوید: يك خانه با دست ساخته‌ام که شما می‌بینید و دیگری را به نصیحت بزرگترها در دل ساخته‌ام، تا ماوای دوستی و صداقت باشد. در اثر این حرف، کلاس و دانش‌آموزان، به اشتباهات خود پی می‌برند و متهم اصلی نیز خود را معرفی می‌کند. در برخورد با چنین نمایشی، علی‌رغم تلاش خوب نمایشنامه‌نویس آن، مسئله برخورد با خلق و خوی واقعی نوجوانان پیش می‌آید. گنجاندن پیامی معنوی با توجه به واقعیت رفتاری، در این سن و سال، کاری ظریف و حساس است. اصولاً در پیام دادن به نوجوان، به وسیله نمایش، باید دقت کرد که ایده‌آلها در قالب شعار، مطرح نشود.

نمایشنامه‌نویس «خانه‌ای برای او»، در پیوند با عناصر دراماتیکی، به پیروی از ذوق خود تا حدی موفق شده است. اما به

محض کاربرد يك معنای عرفانی، برای تحریک عواطف مخاطب، راه به اشتباه و ناباوری می‌برد. نمایشی که قدرت رساندن يك پیام معنوی را داشته باشد، آن هم برای این دسته از مخاطبین، ساختاری جدا از حرف و شعار می‌طلبد. در مورد آنچه در صحنه دیدیم، تنها بازی راحت جمعی از دانش‌آموزان نوجوان و تلاش آنها برای رسیدن به حس کاراکترها قابل تقدیر بود.

«بچه‌های دو محله» (شنبه ۷۰/۶/۲۰)، نوشته اسماعیل فیروزی، کارگردانی محمدرضا وجدیان، از انجمن نمایش ازنا. بچه‌های دو محله، حدیث خاطرات پرتلاطم نوجوانی است. این خاطرات به قلم آقای فیروزی که خود نوجوان است، نوشته شده، اما تا رسیدن به يك بافت نمایشنامه‌ای، راه درازی در پیش دارد. بچه‌های دو محله، با هم بر سر دشمنی‌های نامعلوم، دعوا دارند. يك گروه از بچه‌ها پیوسته در فکر دفع حمله از جانب گروه مهاجم دیگر است. تا اینکه با تکرار این موضوع، عاقل‌ترین بچه‌ها، به ستوه آمده، آنها را دعوت به مصالحه می‌کند. راه او برای رسیدن به این فکر، بهره‌گیری از داستانهای تاریخی سرگذشت قوم مسلمان و اجرای تعزیه حسینی، در رشای سالار شهیدان کربلاست. عاقبت، بچه‌های دو محله با دوستی خود، تصمیم می‌گیرند، دست به يك عزاداری حسینی در ایام عاشورا بزنند.

این موضوع و این اندیشه، برای يك نمایشنامه، به کار و دقت بیشتری نیاز دارد.

درواقع، نمایش اجرا شده از این متن بیشتر شبیه به يك خاطره‌نگاری و گنج‌اندن ایده‌آلهایی فراتر از فکر و اندیشه نوجوانان بود. آموختن از حماسه کربلا یا حوادث تاریخی، آن هم تا این اندازه سطحی و ساده‌انگارانه، نه تنها به واقعیت در نمی‌آید، بلکه دشواریهای عمیق‌تری را در این امر باعث می‌شود. تلاش بازیگران نوجوان، بخصوص، در اجرای قطعه‌ای از تعزیه حضرت عباس، ستودنی و زیبا بود.

در صحبتی که با گروه باذوق و علاقه‌مند این نمایش داشتیم. لازم است به صداقت و فعالیت روزافزون آنها اشاره شود و برای آنان، آرزوی سربلندی کنیم.

«خانه خرگوش» (یکشنبه ۷۰/۶/۲۱)، نوشته و کار رضا نظری، از امور تربیتی زنجان. خرگوشی، در اثر غفلت از مکر و حيله روباه، خانه خود را از دست می‌دهد و قدرت بازپس‌گیری آن را ندارد. برای همین، دست به دامن حیوانات پرزورتر می‌شود. اما هرکدام از آنها، به سادگی، گول حيله‌های روباه را می‌خورند و از میدان به‌در می‌روند. عاقبت، خرگوش به نزد پیرمرد قصه‌گو رفته، با کمک او موفق می‌شود.

نمایش فوق، بیش از هرچیز، تکراری و به اصطلاح کلیشه شده می‌نماید. مشکل مشترک دیگری که همیشه در این قبیل نمایشها وجود دارد، در خطابه شدن و پند و اندرز دادن آنهاست. قالب اجرایی، از ویژگیهای نمایش کودک برخوردار بود، اما در نزدیک شدن با دنیای او، به سبب تصنع و



توجه به اینکه پیوند لحظه‌ها نیز در این نمایش، از دست رفته بود.

بضاعت گروه نمایش، نشان‌دهنده ذوق و علاقه آنها به مقولهٔ تئاتر کودک بود و بهترین دلیل آن هم برگزیدن افسانه معروف ملی، برای دستمایه نمایش است. امیدواریم در بهره‌گیری از قواعد نمایش هم، بیش از پیش، موفق شوند.

«گرگهای ناقلا و خرگوش دانا» (چهارشنبه ۷۰/۷/۳)، نوشته جعفر

جعفری و کارگردانی محمد خالدزاده، از اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی گنبد کاووس.

گرگی گرسنه، در انتظار شکار است و به تصور نزدیک شدن آن، کمین کرده است. اما

در واقع، شکار، یک گرگ گرسنه دیگر است. آنها عهد می‌بندند که در صورت یافتن

طعمه، با هم شریک باشند. خرگوش، به دنبال هویج، در دام آنها گرفتار می‌شود. اما

شکستن پیمان، سبب از دست دادن طعمه می‌شود. خرگوش از هوش خود بهره برده،

برای حل دعوای دو شکارچی، آنها را به مسابقه تهیه کردن هویج، می‌فرستد. با

ناپدید شدن خرگوش، گرگها، هرکدام، به طرفی می‌روند. خرگوش هم براحتی،

مشغول جمع‌آوری حاصل مسابقه آن دو، می‌شود.

موضوع فوق، در مقایسه با موضوعات دیگر، که قبلاً اشاره شد، قدری تازه‌تر و

نمایشی‌تر است. اما بیش از حد، طولانی و حراف شده است. این نمایشنامه،

می‌توانست با اندکی کار بیشتر، کوتاه‌تر و موفق باشد. اجرای نمایش، با بازی ادا و

اطواری بازیگران، صدمه می‌بیند. این نمایش، اولین تجربه آقای خالدزاده در

نمایش کودکان است، امیدواریم با تحقیق و ظرافت بیشتر، به کار خود ادامه دهد.

در آخر، نتیجه‌گیری از بررسی نمایشهای جشنواره، با توجه به اهمیت

شناخت و روان‌شناسی در برگزیدن نمایشهای کودک و نوجوان، ضرورت حضور کارشناسان مجرب را گوشزد می‌کند. □

پیام، مدت زمانی است که کارایی خود را از دست داده و در حال حاضر، بدایتی دیگر می‌طلبد. اجرای نمایش، با امکانات خوب و

زحمت زیاد گروه، توأم بود. تصویرپردازی و موزیکال بودن کار، نشان از حال و هوای

کودکانه داشت. اما کارگردان، بیش از هرچیز، در بند همین تصویرپردازی و به

اصطلاح خود، فرم، مانده بود. کاربرد فرم، در پیش بردن نمایش، نیاز به دقت بیشتر و

تمرین و تجربه کافی دارد. این نمایش، در مجموع، نسبت به دیگر کارها، صرف‌نظر از

پیشینه گروه اجرایی در تجربه بیشتر، سالم‌تر به نظر می‌رسید.

«بزبیز قندی» (سه‌شنبه ۷۰/۷/۲)، نوشتهٔ م. آزاد و اجرای علی آریانژاد، از

هواپیمایی جمهوری اسلامی، مرکز اهواز. نمایشنامه بزبیزقندی، براساس همان

قصه عامیانه بز زنگوله‌ها و سه بچه معروف شنگول و منگول و حبه انگور است. اما

تنظیم نمایش آن، بشدت، ضعیف و فاقد ریتم لازم بود.

اجرای این نمایش، طولانی و پر از خلا بود. در حالی که زمینه فولکلوریک کار، در

اجرا، به سرعت و هیجان خیلی بیشتری نیاز داشت. مخاطب، قصه را می‌دانست، پس،

تنها نمایش بود که لزوماً ریتمی تند و هیجان‌انگیز، می‌خواست. گروه نمایش،

علی‌رغم زحمت زیادی که در واقع‌نمایی صحنه و تشکیلات مفصل در اجرای دکور،

به خود داده بود، بازی ضعیف و بسیار مصنوعی را به بچه‌ها، عرضه کرده بود. با

تکرار، ناتوان بود. در این نمایش، گروه اجرایی، حتی به راحتی دیگر نمایشهای قبلی نبودند.

«خروس زری» (دوشنبه ۷۰/۷/۱)، نوشته احمد رضاییان و علیرضا باوندیان،

کارگردانی احمد رضاییان، از اداره کل فرهنگ و ارشاد خراسان. داستان این

نمایش، پیش از هر قضاوتی، عجیب و ناشناخته است و افسانه‌ای است که از

حکومت خرونها بر گربه‌ها، می‌گوید. عدم تناسب در به‌کارگیری کاراکتر حیوانی در

این مورد، قابل بحث است. خروس با ایجاد این دروغ که در تاج خود قدرت

آتش‌افروزی در هستی هر زندگی را دارد، با

قبیله و هموعانش، برجماعت گربه، فرمان رانده و آنها را به استعمار خویش درآورده

است. گربه‌ای، بچه خود را به دنبال قدری آتش برای گرم کردن کاشانه، به نزد خروس

می‌فرستد تا او با سوزاندن شاخه‌های خشک از جرقه‌های آتش تاج خروس زری،

آتش بیاورد. بچه گربه، خروس را در هنگام خواب می‌بیند. از این فرصت، استفاده

کرده، با ترس و لرز، به عملی کردن نقشه‌اش مشغول می‌شود. اما در نهایت حیرت،

درمی‌یابد که تاج او، سرد و بی‌خاصیت است. این راز، فاش شده و جماعت گربه،

برخروس غالب می‌شوند.

نمایشنامه، حاوی همان پیام تکراری است که می‌گوید: منفعّل بودن در برابر حيله‌ها، نادرست است و باید فعال و زیرک بود. اما ترکیب نمایش، برای رساندن این